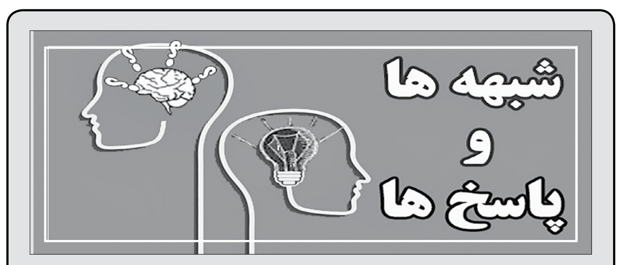

حقانیت ادیان دیگر در برابر اسلام

طبق آیه ۶۸ سوره مائده، پیامبر از اهل کتاب نمی‌خواست که اسلام بیاورند و از آنها اقامه کتاب آسمانی خودشان را می‌طلبید. آیا این به معنای حق بودن دیگر ادیان نیست؟

- کسانی که قائل به تکثر ادیان هستند، یکی از استدلال‌های آنها آیه فوق است و موضوع «پلورالیسم» را مطرح می‌کنند. قبل از آنکه به تفسیر آیه بپردازیم لازم است تعریفی از «پلورالیسم دینی» داشته باشیم.

پلورالیسم بدین معناست که حقیقت و رستگاری منحصر در دینِ ویژه‌ای نیست و ادیان بهره‌ای از حقیقت مطلق دارند؛ در نتیجه پیروی از برنامه‌های هر یک از آنها می‌تواند مایه نجات و رستگاری انسان باشد. بر این اساس نزاع حق و باطل از میان ادیان رخت بر بسته، خصومت‌ها و نزاع‌ها و مجادلات دینی، نیز جای خود را به همدلی و همسویی می‌دهند.(۱)

> **پلورالیسم بدین معناست که حقیقت و رستگاری منحصر در دین ویژه‌ای نیست و ادیان بهره‌ای از حقیقت مطلَق دارند؛ در نتیجه پیروی از برنامه‌های هر یک از آنها می‌تواند مایه نجات و رستگاری انسان باشد. بر این اساس نزاع حق و باطل از میان ادیان رخت بر بسته، خصومت‌ها و نزاع‌ها و مجادلات دینی، نیز جای خود را به همدلی و همسویی می‌دهند.**

آیه مورد پرسش چنین است: «قُلْ یا أَهْلَ الْکتاب لَسْتُمْ عَلی شَیْءٍ حَتّی تُقیمُوا التَّوْراه وَ الْإِنْجیلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ وَ لَیَزیدَنَّ کَثیراً مِنْهُمْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ طُغْیاناً وَ کُفْراً فَلا تَأْسَ عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرینَ»(۲)؛ «بگو:ای اهل کتاب! شما هیچ آیین صحیحی ندارید، مگر اینکه توراة و انجیل و آنچه را از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده است، برپا دارید. ولی آنچه بر تو از سوی پروردگارت نازل شده، (نه تنها مایه بیداری آنها نمی شود، بلکه) بر طغیان و کفر بسیاری از آنها می‌افزاید. بنابر این، از این قوم کافر،(و مخالفت آنها) غمگین مباش! »

ابن عباس در شأن نزول این آیه می گو ید: جماعتی از یهود نزد پیامبر اسلام ـ صلی الله علیه و آله ـ آمدند و گفتند: ای پیامبر! آیا اقرار نداری که تورات از جانب خداست؟ فرمود: اقرار دارم. آنها گفتند ما فقط به تورات ایمان داریم و به کتاب‌های دیگر ایمان نداریم، از این رو این آیه نازل شد که خداوند پیامبر را امر می کند که یهود را مخاطب سازد که شما به دین صحیح نیستید مگر اینکه تورات و انجیل و قرآنی را که بر همه مسلمانان نازل شده است مورد اقرار و اعتراف قرار دهید.(۳) در هر دوره از تاریخ بشر، یک دین و شریعت الهی وجود داشته و دارد؛ روح و جوهر همه شرایع آسمانی یک چیز بوده و آن عبارت است از: توحید، معاد، عمل، عبودیت و... سرانجام شرایع آسمانی با شریعت اسلام پایان پذیرفت. امّا اینکه تورات وانجیل در زمان و عصر خودشان همدوش حق بوده‌اند، شک و شبهه‌ای نیست امّا کلام در این است که بعد از طلوع اسلام آیا می‌توان آنها را شریعت کامل و در عرض دین مبین اسلام قرار داد؟ مسلماً جواب منفی است، امّا مفسران در آیه فوق چند احتمال را ذکر کرده‌اند.

۱. این آیه اشاره به تورات و انجیل دست نخورده و تحریف نشده است که از وحی الهی جوشیده و اصولش با تمام کتب آسمانی واحد است که عمل به آنها موجب پرورش ایمان است و این آیه، تورات و انجیل قبل از نسخ را شامل می‌شود (۴) در حالی که قرآن در چند مرتبه به تحریف شدن کتاب‌های پیشین در سوره نساء آیه ۴۶ اشاره می‌کند و در آیه ۴۱ سوره مائده صریحا می‌فرماید: «یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ مِنْ بَعدِ مَواضِعِه».

۲. در این آیه شریفه نکته‌ای است که لازم است به آن پرداخته شود و آن اینکه آدمی در خلال کارهای خود این حقیقت را درک می‌کند که اگر بخواهد کاری از کارهای سنگین را انجام دهد، لازم است که به جایگاهی محکم که وی بر آن مسلط باشد تکیه کرد. به عنوان مثال کسی که چیز سنگینی را به دوش می‌گیرد پای خود را در زمین و جایی که لغزشگاه نباشد قرار می‌دهد چون می‌داند اگر جز این کند از عهده آن برنمی‌آید. در امور معنوی هم برای تحمل مطالب سنگین به تکیه گاه محکمی نیاز دارد.

جمله «لستم علی شیء» کنایه از این است که اقامه تورات و انجیل و سایر کتب آسمانی کارسنگینی است و نیاز به تکیه گاه محکمی دارد و با هوا وهوس نمی‌توان این کار را کرد. پس معنی آیه این است: شما جایگاه محکم، یعنی تقوا وتوبه برای اقامه دینی که خدا برایتان فرستاده است را ندارید (۵) و به تعبیر بعضی از مفسران به نظر می‌رسد مراد از «شیء» در آیه، دین و آئین باشد یعنی شما هیچ پایگاه دینی و مذهبی ندارید.(۶) علاوه‌بر این، آیات قبل از آن، نزول قرآن را موجب طغیان و کفر یهود می‌داند و تأکید می‌کند که بخشش گناهان اهل کتاب و ورود آنها به بهشت، تنها از راه گرویدن به اسلام میسور خواهد بود.(۷)

۳. اهل کتاب ادعا می کنند تورات و انجیل را قبول دارند، اگر در این ادعا صادقند باید بشارت‌های کتاب‌های مقدس درباره قرآن و پیامبر اسلام را بپذیرند و هنگامی که آن بشارت‌ها را در کتاب قرآن دیدند سرفرود آورند که کتاب قرآن، آخرین کتاب و کامل‌ترین و جامع‌ترین کتاب‌های آسمانی است.(۸)

از طرف دیگر آیات دیگری در قرآن است که بر استقامت در دین اسلام و عدم گرایش به ادیان دیگر دلالت دارد. قرآن یهود و نصاری را از گروه ایمان خارج می‌داند و دستور می‌دهد که آنها را دوستان خود مگیرید و هرکس از شما آنان را دوست خود بگیرد از آنان خواهد بود.(۹)سوره مائده،آیه ۵۱) و (سوره مائده، آیه ۵۷) دربعضی از آیات، اهل کتاب جزءکفار حساب شده‌اند.(آل عمران،۷۰ و۹۸)

دسته دیگری از آیات، تعابیری مانند: «یا ایها الناس...» «یا بنی آدم» همه انسان‌ها از جمله اهل کتاب را مخاطب قرار می‌دهد؛ که این اسلام و قرآن است که انسان را به کمال سعادت می‌رساند. (بقره، ۱۶۸) (نساء، ۱۷۴) (یونس، ۱۰۸) و آیاتی نیز به حقانیت اسلام و اظهار آن بر سایر ادیان دلالت دارد: (توبه، ۳۳) (فتح، ۲۸) (صف، ۹) با این وجود، یهود نمی‌تواند در این زمان به دین خود باقی بماند.دین یهود و نصاری در عصر خودشان حق بود. استاد مطهری می‌فرماید: اگر گفته شود مراد از اسلام، خصوص دین ما نیست بلکه منظور تسلیم شدن در درگاه خداست؛ پاسخ این است که البتّه اسلام همان تسلیم است ولی حقیقت تسلیم در هر زمان، شکلی داشته و در این زمان، شکل آن، دین گرانمایه‌ای است که به دست پیامبر اسلام ـ صلی الله علیه و آله ـ ظهور یافته و قهراً کلمه اسلام بر آن منطبق می‌گردد و بس. و لازمه تسلیم شدن، پذیرفتن دستورهای او است و روشن است همواره به آخرین دستورات خدا باید عمل کرد و آخرین دستورات او همان چیزی است که رسول خدا آورده است.(۱۰) در نتیجه آیه، هیچ دلالتی بر حقانیت دین یهود و مسیحیت و اسلام در یک زمان ندارد و حق در هر زمانی یکی بیش نیست و آیه‌های دیگر قرآن نشان می‌دهد که تمام ادیان و مردمان جهان موظف هستند از دین مبین اسلام پیروی کنند، مانند: «این قرآن بر من وحی شده است تا شما و هرکس را که پیام قرآن به او برسد به آن بیم دهم»(۱۱)، «همانا دین نزد خداوند، اسلام است»(۱۲)، « هر کسی غیر از اسلام دینی بجوید هرگز از او پذیرفته نشود و او در جهان دیگر از جمله زیانکاران خواهد بود.»(۱۳)

---

۱. ربانی گلپایگانی، علی، تحلیل و نقد پلورالیسم دینی، تهران، اندیشه معاصر، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۰.

۲. مائده/ ۶۸.

۳. طبرسی، مجمع‌البیان، تهران، انتشارات فراهانی، چاپ اول، ۱۳۶۰، ج ۷، ص ۱۲۰.

۴. طوسی، تبیان، بیروت، مکتبة اعلام الاسلامی، چاپ اول، ج ۳، ص ۸۹.

۵. طباطبائی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، قم، بنیاد فکری علامه، چ سوم، ۱۳۶۶، ج ۶، ص ۱۰۷.

۶. هاشمی رفسنجانی، علی اکبر، تفسیر راهنما، قم، انتشارات دفتر تبلیغات، چ اول، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۴۹۵.

۷. مائده/ ۶۵.

۸. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، چ یازدهم، ۱۳۶۸، ج ۵، ذیل آیه فوق.

۹. خسروپناه، عبدالحسین، فصلنامه کتاب نقد و نظر، قم، پاییز ۷۶، ش ۴، ص ۲۶۰.

۱۰. مطهری، مرتضی، عدل الهی، انتشارات صدرا، ص ۳۰۰.

۱۱. انعام/ ۱۹.

۱۲. آل‌عمران/ ۱۹.

۱۳. آل‌عمران/ ۸۵.

مراقبت از واردات و صادرات نفس

خلیل آقاخانی

براساس تعالیم قرآن، انسان چیزی جز واردات و صادرات نیست؛ یعنی چیزهایی که از طریق افکار و رفتارها و اعضا و جوارح مانند چشم و گوش و زبان به درون نفس وقلب خویش راه می‌دهد و چیزهایی که از نفس به بیرون صادر می‌شود؛ چرا که شاکله شخصیتی هر کسی این‌گونه ساخته می‌شود و همین شاکله شخصیتی است که به عوالم دیگر از برزخ وآخرت منتقل می‌شود و ابدیت او را می‌سازد.

به سخن دیگر، انسان دردنیا با واردات و صادرات نفسانی خویش، نه تنها دنیای خویش را می‌سازد، بلکه ابدیت خویش را شکل می‌دهد که از آن هرگز رهایی ندارد. بنابراین، همه اهتمام انسان باید به واردات و صادرات نفس باشد. به این معنا که مراقبت نماید چه چیزی را صادر و چه چیزی را وارد می‌کند. محاسبه نیز باید در همین راستا انجام شود تا مشخص شود چه میزان این صادرات و واردات مبتنی بر حق و خیر بوده و چه میزان آن بر باطل و شرّ، تا به اصلاح امر بپردازد.

از دیدگاه قرآن، واردات و صادرات نفس باید بر اساس اصول و قوانینی باشد که خدا برای کسب کمالات برای انسان طراحی و برنامه‌ریزی درونی و فطری یا از طریق وحی ابلاغ کرده است. شناخت این اصول وقوانین که از آن به هدایت فطری تکوینی و تشریعی وحیانی یاد می‌شود، لازم و ضروری است تا شخص همه صادرات و واردات خود را بر آن عرضه کند و به محاسبه بر اساس این ملاک‌ها بپردازد؛ زیرا این همان صراط مستقیمی است که انسان را به کمالات می‌رساند.

نویسنده در این مطلب درباره نقش اساسی واردات و صادرات در ایجاد شاکله شخصیتی انسان سخن گفته است؛ زیرا شاکله شخصیتی هر کسی دنیا و ابدیت او را می‌سازد.

***

صراط مستقیم هدایت الهی

انسان چیزی جز افکار و رفتارش نیست؛ اینها است که انسان را می‌سازد و حقیقت او را به نمایش می‌گذارد. همین افکار و رفتارها است که شاکله شخصیتی هر کسی را می‌سازد؛ زیرا افکارها و رفتارهای انسانی تاثیر متقابل دارد؛ به این معنا که افکار و رفتارها بیانگر شاکله شخصیتی هر کسی است؛ خاستگاه رفتار همان افکار است و خاستگاه افکار نیز همان شاکله شخصیتی هر شخصی است. از این رو، عمل و رفتار هر کسی تابع شخصیت و شاکله آن است: کُلٌّ یَعْمَلُ عَلَی شَاکِلَتِه؛ هرکسی براساس شاکله‌اش عمل می‌کند.(اسراء، آیه ۸۴)

اما از آنجا که میان شاکله و اعمال تاثیر متقابل است، هر عملی موجب می‌شود که شاکله انسانی شکل خاصی به خود بگیرد؛ ازهمین رو وقتی انسان کاری همچون احسان و انفاق را تکرار می کند، این تکرار موجب می‌شود تا صفت احسان در شاکله شخصیتی او شکل ثابت بگیرد که از آن به ملکات و مقومات نفسانی یاد می‌شود.

در این حالت به این شخص نام «محسن» داده می‌شود که بخشی از شاکله شخصیتی او را تشکیل می‌دهد. خدا در قرآن،به طور مثال به نقش انفاق در تثبیت این حالت نفسانی تاکید دارد و می‌گوید کسی که برای رضای خدا انفاق می‌کند، نفس خویش را بدان تثبیت می‌کند.(بقره، آیه ۲۶۵) این تثبیت نفس چیزی جز ثبات صفتی چون احسان در نفس نیست که او را تا مقام «محسنین» بالا می‌برد که کمترین آثارآن دستیابی به حقیقت بندگی است که انسان برای آن خلق شده است.(ذاریات، آیه ۵۶)

هر چیزی در هستی باید بر اساس حق و عدل باشد؛ زیرا این همان خط سیر و تحول هر چیزی است که خدا برای آن مقرر کرده است تا این‌گونه به کمالات بایسته و شایسته و حکمت خلقت خویش دست یابد. بنابراین، حرکت در صراط مستقیم حق و عدل زمانی است که انسان آن را بشناسد و براساس آن عمل و رفتارکند.

> **خدا به انسان هشدار می‌دهد که هر صادراتی که از انسان به هر شکلی خارج شود، چه قول باشد چه فعل، همه محاسبه می‌شود که این حساب همان تاثیرگذاری در شاکله شخصیتی اوست.**

البته از نظر قرآن، هر آفریده‌ای از جمله انسان از نرم‌افزار فطری هدایت برخوردار است که به او توانایی شناخت وادراک حق و گرایش بدان را می‌دهد(طه، آیه ۵۰)؛ اما انسان در شرایطی قراردارد که اراده انتخاب آزاد میان حق و باطل، خیر و شر، تقوا و فجور، شکر و کفران، ایمان و کفر دراختیار اوست. انتخاب آزاد و ارادی انسان، به سبب عوامل درونی و بیرونی می‌تواند به جای هدایت فطری حق وعدل، بر خلاف آن باشد؛ زیرا از نظر قرآن، اولا این انتخاب می‌تواند تابع هدایت فطری باشد یا تابع هواهای نفسانی؛ ثانیا این انتخاب می‌تواند طبق هدایت آموزه‌های اسلام باشد یا طبق وسوسه‌های شیطانی.

بنابراین، انسان با دو عامل درونی و بیرونی مواجه است که می‌تواند انتخاب درست و صحیح او را تحت تاثیر قرار دهد و او متاثر ازدو عامل: هواهای نفسانی یا وسوسه‌های شیطانی به جای حرکت در صراط مستقیم عبودیت الهی، در گمراهی گام بردارد و به عبودیت هواهای نفسانی و خدایان دیگر تن دهد.(جاثیه، آیه ۲۳؛ سباء، آیات ۲۴ و ۴۱)

> **انسان با دو عامل درونی و بیرونی مواجه است که می تواند انتخاب درست و صحیح او را تحت تاثیر قرار دهد و او متاثر ازدو عامل: هواهای نفسانی یا وسوسه‌های شیطانی به جای حرکت در صراط مستقیم عبودیت الهی، در گمراهی گام بردارد و به عبودیت هواهای نفسانی و خدایان دیگر تن دهد.**

هدایت‌های تکوینی و تشریعی درونی وبیرونی مطابق هم بوده و انسان را می‌تواند به کمالات بایسته برساند و شخصیت او را چنان بسازد که همه شاکله آن ظهور تجلیات انوار صفات و اسماء الله باشد و این‌گونه خلیفه الله شود.(روم، آیه ۳۰؛ بقره، آیات ۲۱ و ۳۰ تا ۳۴ و ۳۸)

بنابراین، ملاک سنجش، همان هدایت‌های فطری الهامی و تشریعی وحیانی به نام اسلام است که از آن به صراط مستقیم عبودیت یاد می‌شود.(شمس، آیات ۷ تا ۱۰؛ روم، آیه ۳۰)

توفیق الهی، رفیق تلاش انسان

از نگاه قرآن، انسان باید مراقب باشد که چه چیزی را با افکار و رفتارش به نفس خویش وارد می‌کند وآن را در خانه قلب ودلش به ودیعت می‌گذارد یا از خانه قلب خویش به بیرون صادر می‌کند؛ زیرا همه این امور، تعیین‌کننده سرنوشت ابدی اوست. پس همان طوری که انسان باید اهتمام داشته باشد تا غذاهای جسمی و روحی‌اش «طیّب» باشد و به یک معنا همه آنها از حلیّت و طهارت برخوردار باشد، همچنین باید سعی کند تا چیزهایی را دراختیاردیگران بگذارد که آنها نیز طیّب و حلال و طاهر باشد؛ زیرا صراط مستقیم عبودیت بر این عناوین به عنوان معیارهای حقانی تاکید دارد. از همین رو خدا در قالب احکام شریعت اسلام از مردمان می‌خواهد تا دنبال طیبات، حلال وطاهر باشند و از ناپاکی‌ها وحرام و نجس به عنوان پلیدی پرهیز کنند.(بقره، آیه ۱۷۲؛ انعام، آیه ۱۴۵؛ مائده، آیه ۹۰؛ یونس، آیه ۵۹)

اصولا بهره‌گیری از هر چیز طیب و پاک مهم‌ترین ویژگی صراط مستقیم اسلام است. خواه این طیب، خوراکی باشد یا کلامی یا خواه رفتاری باشد یا اعتقادی. چنان‌که خدا می‌فرماید:ای کسانی که ایمان آورده اید، از طیبات، آنچه را که ما روزی شما کرده‌ایم، بخورید و برای خدا شکر کنید اگر او را عبادت می‌کنید.(بقره، آیه ۱۷۲)

یا می‌فرماید: و به گفتار و اعتقاد طیب و پاک هدایت می شوند و به سوی راه خدای ستوده هدایت می گردند.(حج، آیه ۲۴) و نیزمی فرماید: سخنان پاکیزه به سوی او صعود می‌کند و عمل صالح را بالا می‌برد.(فاطر، آیه ۱۰) پس آنچه اصالت دارد، طیبات است که معیاری برای زندگی الهی است؛ زیرا این طیب خواهی و طیب گرایی در هر چیزی موجب می‌شود تا انسان خود «طیب» شود و حیاتی «طیب» را کسب کند: فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیَاةً طَیِّبَة.(نحل، آیه ۹۷) و عمل صالح نیز طیب است که نه تنها اعتقادات و صفات او را تثبیت می‌کند، بلکه شخصیت او را رفعت می‌بخشد.(فاطر، آیه ۱۰)

اصولا این طیب بودن، براساس اعمال صالح و گرایش به طیبات اتفاق می‌افتد وشخص وجودی طیب می‌یابد و به عنوان درختی طیب میوه‌های طیب می‌دهد.(ابراهیم، آیات ۲۴ و ۲۵)

از نگاه قرآن، انسان درصراط مستقیم هدایت باید از همه نعمت‌های الهی شاکرانه بهره برد که همان استفاده درست ازهر نعمتی است.(احقاف، آیه ۱۵؛ نمل، آیات ۱۹ و ۳۹ و ۴۰) پس اگر قوّت و قدرتی به او داده شد، باید آن را برای احقاق حق و اقامه عدالت به کار گیرد، نه برای اقامه باطل و ظلم.

البته توفیق انجام چنین عملی شاکرانه، تنها به عنایت الهی است؛ از این رو باید از خدا خواست تا او را در صراط مستقیم هدایت قرار داده و همچنان در راه حق و حقیقت نگه دارد تا از ظلم و باطل دور بماند.(حمد، آیه ۶؛ قصص، آیه ۱۷)

اصولا اطاعت خدا زمانی شکل می‌گیرد که توفیق الهی رفیق شود و انسان به هدایت خدا در صراط مستقیم قرارگیرد و برخوردار از نعمت‌های الهی شود؛ چنان‌که پیامبران، صدیقین، شهداء و مؤمنان حقیقی بدان دست یافتند(نساء، آیه ۶۹) و هرگز از رحمت و نعمت الهی برای حمایت و پشتیبانی از کافران و مجرمان بهره نگرفتند.(قصص، آیات ۱۷ و ۸۶)

به سخن دیگر، انسان هر چند سعی و تلاش بسیاری داشته باشد، نمی‌تواند به طور قطعی در کارهایش موفق شود؛ زیرا اولا نسبت به امور، آگاهی کامل ندارد؛ و ثانیا تحقق هر چیزی بستگی به وجود مقتضیاتی چند و موانع زدایی از اموری دارد که این جز به توفیق الهی امکان‌پذیر نیست؛ از همین رو به انسان فرمان داده می‌شود تا هر گاه عزم بر انجام کاری کرد، نخست توکل برخدا کند (آل عمران، آیه ۱۵۹) و سپس در همان حال به مسئله مهم‌تر یعنی مشیت الهی درآن امر نیز توجه داشته باشد؛ زیرا خواسته انسان در انجام و تحقق هر کاری، زمانی تاثیرگذار است که مشیت الهی با آن همراه باشد.(کهف، آیات ۲۳ و۲۴؛ تکویر، آیه ۲۹؛ انسان، آیه ۳۰)

اهمیت توجه به واردات و صادرات نفس

هر چند که تزکیه به توفیق و مشیت الهی است؛ اما شخص می‌تواند با بسترسازی شرایط را به گونه‌ای فراهم کند که از پاداش الهی بهره مند شود و فضل و رحمت خاص الهی او را در برگیرد. پس همان طوری که عمل مبتنی بر هدایت فطری الهامی و کسب تقوای این سطح ازهدایت، موجب می‌شود تا شخص از هدایت پاداشی وحیانی تشریعی برخوردار شود و به رستگاری براساس آموزه‌های آنها دست یابد(بقره، آیات ۲ تا ۵)، همچنین شخصی که به واردات و صادرات خویش توجه می‌کند و مراقب افکار و رفتارش است، خدا عنایت خاصی به او داشته و او را در مسیر تحول‌های کمالی یاری می‌رساند و تحت ولایت خویش می‌گیرد تا به مقامات عالی انسانی برسد که در وهم نیز نگنجد.

از نظر قرآن، انسان باید همه زندگی‌اش را به گونه‌ای تنظیم کند که در طول شبانه‌روز بلکه طول عمر خویش همواره در مقام عبادت و عبودیت باشد؛ یعنی عبودیت تکوینی را با عبادت اختیاری در برابر معبود حق همراه سازد.

شاید به نظر برسد که چنین چیزی شدنی نیست؛ اما باید توجه داشت که هر کاری اگر با نیت رضایت الهی انجام شود و در آن تقرب به خدا قصد گردد، آن چیز عبادت می‌شود و فرقی ندارد که این عمل جزو مباحاتی چون خورد و خواب باشد یا انجام واجب و مستحب یا ترک حرام و مکروهی؛ زیرا آنچه به عمل روح می‌بخشد، همان نیت وقصد است.

خدا از زبان پیامبر(ص) نقل می‌کند که او چنین زندگی را برای خویش ساخته است، به طوری که همواره در حالت عبادت و عبودیت است: قُلْ إِنَّ صَلَاتِی وَنُسُکِی وَمَحْیَایَ وَمَمَاتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ لَا شَرِیکَ لَهُ وَبِذَلِکَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِینَ؛ بگو: در حقیقت نماز من و سایر عبادات من و زندگی و مرگ من برای خدا،پروردگار جهانیان است که او را شریکی نیست و بر این کار دستور یافته‌ام و من نخستین مسلمان از نظر رتبه و منزلت بلکه حتی حقیقت هستم.(انعام، آیات ۱۶۲ و۱۶۳)

واژه «نُسُک» هر روش و کار و راه پسندیده است که انسان به عنوان عبادت خدا انجام می‌دهد.

پس انجام هر کار نیک وپسندیده‌ای از قول و فعل و فکر وعمل واندیشه و انگیزه و راه و مانند آنها که پسندیده خدا است، با نیت و قصد عبادت، تبدیل به عبادت خدا می‌شود و این‌گونه است که مباحاتی چون: زناشویی، سخن گفتن، نشستن، خوابیدن، نوشیدن، تجارت و کارگری و کشاورزی و مانند آنها همچون نماز و حج، عبادتی خالص می‌شود و انسان را به سوی خدا بالا می‌برد و رفعت می‌بخشد و صعود وعروج او را موجب می‌شود: خوشا آنان که دائم در نمازند.

> **از نظر قرآن، انسان باید همه زندگی‌اش را به گونه‌ای تنظیم کند که در طول شبانه‌روز بلکه طول عمر خویش همواره در مقام عبادت و عبودیت باشد؛ یعنی عبودیت تکوینی را با عبادت اختیاری در برابر معبود حق همراه سازد. شاید به نظر برسد که چنین چیزی شدنی نیست؛ اما باید توجه داشت که هر کاری اگر با نیت رضایت الهی انجام شود و در آن تقرب به خدا قصد گردد، آن چیز عبادت می‌شود و فرقی ندارد که این عمل جزو مباحاتی چون خورد و خواب باشد یا انجام واجب و مستحب یا ترک حرام و مکروهی؛ زیرا آنچه به عمل روح می‌بخشد، همان نیت وقصد است.**

از نظر قرآن، انسان باید مراقب و مواظب وارادات خویش باشد که چه چیزی را وارد ساحت نفس خویش می‌کند. خدا می‌فرماید: فَلْیَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَی طَعَامِهِ؛ پس انسان باید به خوراک خود بنگرد.(عبس، آیه ۲۴)

انسان باید متوجه باشد که طعام روحی و جسمی که به وجود خود می‌رساند،باید طیب و حلال و طاهر باشد. البته شکی نیست که آنچه انسان را می‌سازد، همان واردات علمی و معرفتی است؛ زیرا درجات انسان به علم اوست: وَالّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ.(مجادله، آیه ۱۱) پس انسان باید همان طوری که به واردات غذایی خویش اهتمام می‌ورزد، بیشتر از آن به واردات علمی و معرفتی اهتمام ورزد که چه می‌خواند و می‌بیند و می‌شنود، از همین رو از باب جری و تطبیق، حضرت امام باقر(ع) یکی از مصادیق مهم طعام را همان علوم و معارف دانسته و فرموده است: «فَلْیَنْظُرِ الْإِنْسانُ إِلی طَعامِه»ای عِلمِهِ الّذی یَأخُذُه مِمّن یَأخُذُه؛ درباره آیه «انسان باید به خوراک خود بنگرد» ـ فرمود: یعنی دانشی را که می آموزد، مواظب باشد از چه کسی فرا می‌گیرد.(المحاسن، البرقی، ج ۱، ص ۳۴۷، حدیث ۷۲۴) پس همان طوری که انسان باید به محتوا بنگرد، همچنین باید به گوینده نیز بنگرد تا هر چیزی را از هر کسی نگیرد؛ زیرا گوینده به همان میزان محتوا در انسان تاثیر دارد و اینکه گفته شود مثلا ما محتوای خوب را از آدم غیر ثقه و فاسق و فاجر بگیریم، درست نیست، بلکه باید گوش به دهان و زبان کسی سپرد که انسانی طیب است؛ زیرا از قلب طیب، قول طیب خارج می‌شود.

پس از نگاه قرآن، همه واردات به نفس و قلب باید مدیریت شود تا طیبات و حلال و طاهر وارد شود، همچنین در صادرات نیز باید به این اصول توجه شود؛ پس اگر انفاقی می‌کند یا علمی یا فکری یا ایده‌ای را به دیگری به هر شکلی می‌دهد و صادر می‌کند و می‌آموزد، باید آن نیز طیب و حلال و طاهر باشد. خدا می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید، از چیزهای طیب و پاکیزه ای که به دست آورده اید و از آنچه برای شما از زمین برآورده‌ایم، انفاق کنید و در پی خبیث و ناپاک آن نروید که از آن انفاق کنید، در حالی که آن را اگر به خودتان می دادند جز با چشم‌پوشی و بی‌میلی نسبت به آن، نمی گرفتید و بدانید که خداوند، بی نیازِ ستوده صفات است.(بقره، آیه ۲۶۷) پس انسان باید بر اساس قاعده طلایی:

«هر چه برای خود می‌پسندی برای دیگری بپسند و هرچه را برای خود روا نمی‌داری برای دیگری هم روا مدار»(نهج‌البلاغه، نامه ۳۱)، عمل کند و همان‌طوری که دنبال واردات طیب و حلال و طاهر هستیم، می‌بایست در صادرات نیز این‌گونه باشیم.

> **هر عملی که انسان از قول و فعل انجام می‌دهد و افکار و رفتار و اندیشه و انگیزه او را می‌سازد، همگی دارای آثاری است. از نظر قرآن هم عین عمل نوشته می‌شود و هم آثار به جا مانده از آن.**

خدا به انسان هشدار می‌دهد که هر صادراتی که از انسان به هر شکلی خارج شود، چه قول باشد چه فعل، همه محاسبه می‌شود که این حساب همان تاثیر گذاری در شاکله شخصیتی اوست: مَا یَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَیْهِ رَقِیبٌ عَتِیدٌ؛ آدمی هیچ سخنی را به لفظ و به زبان نمی آورد، مگر اینکه فرشته مراقبی آماده نزد او، آن را ضبط می کند.(ق، آیه ۱۸)

این رقیب عتید که نزد شخص است، برای نظارت نیست بلکه برای این است که آن را بنویسد. این نوشتن و ثبت و ضبط در لوح قلب انسان است که شاکله او را می‌سازد؛ زیرا هر عملی که انسان از قول و فعل انجام می‌دهد و افکار و رفتار و اندیشه و انگیزه او را می‌سازد، همگی دارای آثاری است. از نظر قرآن هم عین عمل نوشته می‌شود و هم آثار به جا مانده از آن: وَنَکْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَکُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْنَاهُ فِی إِمَامٍ مُبِینٍ؛ و آنچه را از پیش فرستاده‌اند با آثار و اعمالشان درج می کنیم و هر چیزی را در کارنامه ای روشن برشمرده ایم.(یس، آیه ۱۲) این آمارگیری به شکل حقیقی درباطن هر کسی انجام می‌شود و شاکله شخصیتی او را می‌سازد.

باید توجه داشت که «لفظ» در آیه ما یلفظ من قول، تنها قول نیست، بلکه هر چیزی که از انسان صادر می‌شود راشامل می‌شود؛ چنان‌که قول تنها گفتار نیست، بلکه شامل اعتقادات هم می‌شود؛ زیرا درفرهنگ قرآنی «قول» به اعتقادات نیز اطلاق می‌شود و وقتی خدا می‌گوید این را بگو به معنای آن است که به این اعتقاد داشته باش!

نمونه این در موضوع «اکل» مطرح است؛ زیرا اکل در برخی از آیات به معنای هرگونه تصرفات مالکانه در مالی یا چیزی است؛ چنان‌که خدا می‌فرماید: وَلَا تَأْکُلُوا أَمْوَالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْبَاطِلِ.(بقره، آیه ۱۸۸؛ نساء، آیه ۲۹)

کوتاه سخن آنکه انسان باید مراقب همه واردات و صادرات خود باشد؛ زیرا همه آنها به معنای حقیقی محاسبه می‌شود و حقیقت محاسبه چیزی جز تحقق شاکله شخصیتی نیست که انسان با همان شاکله به عالم برزخ و آخرت می‌رود.

این حقیقت محاسبه است که دیگر نیازی نمی‌شود تا سؤالی درباره عمل شخص شود؛ زیرا سیمای ساخته شده از اعمال و صادرات و واردات به خوبی چهره مؤمن صالح و مجرم کافر را به نمایش می‌گذارد.(اعراف، آیات ۴۶ و ۴۸؛ رحمن، آیه ۴۱؛ فتح، آیه ۲۹)

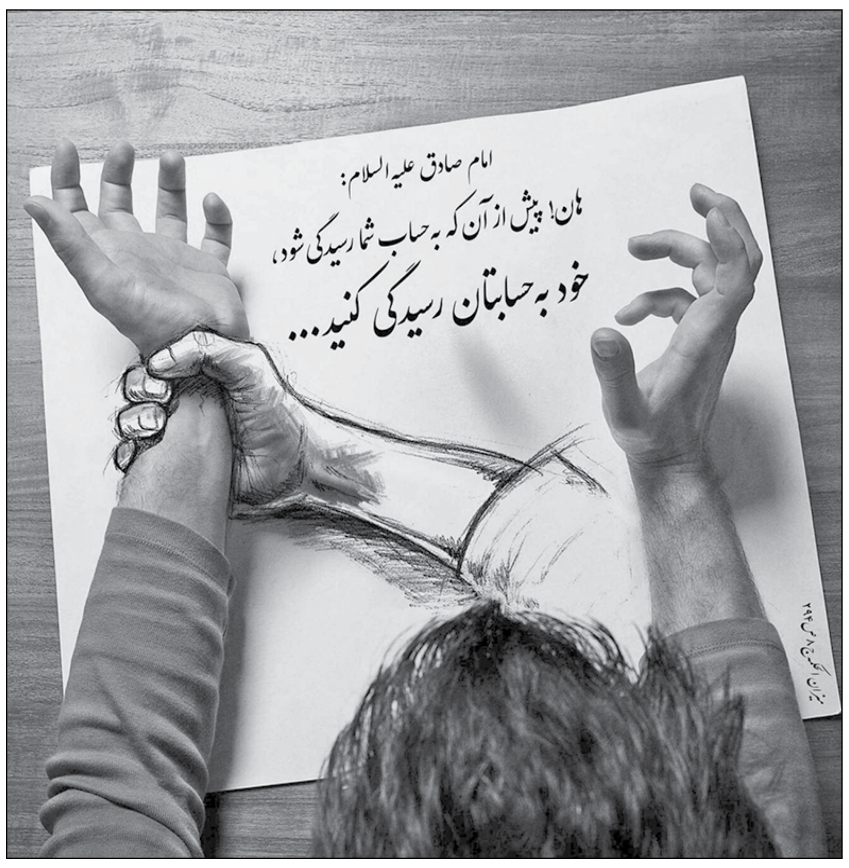
امام صادق علیه السلام:
هان! پیش از آن که به حساب شما رسیدگی شود،
خود به حسابتان رسیدگی کنید...

چراغ راه

لزوم پرهیز از عالم دینی دنیاپرست

قال الامام علی(ع): «قال عیسی ابن مریم(ع): الدینار داءالدین، والعالم طبیب‌الدین، فاذا رأیتم الطبیب یجر الداء الی نفسه فاتهموه و اعلموا أنه غیر ناصح لغیره».

امام علی(ع) به نقل از حضرت عیسی(ع) فرمود: پول‌پرستی برای دین بیماری است، و عالم و دانشمند طبیب دین است، هرگاه دیدید که طبیب درد پول‌پرستی را به سوی خود می‌کشد، او را متهم نمایید و به او اعتماد نکنید، و بدانید چنین عالم و طبیبی نمی‌تواند معالجه کننده و نصیحت‌کننده دیگران باشد.(۱)

۱- بحارالانوار، ج۲، ص۱۰۷

حکایت خوبان

ارزش‌های والای انسانی

امام علی(ع) فرمود: شما را به پنج چیز سفارش می‌کنم که اگر برای آنها شتران را پرشتاب برانید و رنج سفر را تحمل کنید سزاوار است. ۱- کسی از شما جز به پروردگار خود امیدوار نباشد ۲- و جز از گناه خود نترسد ۳- و اگر از یکی سوال کردند و نمی‌داند، شرم نکند و بگوید نمی‌دانم ۴- و کسی که در آموختن آنچه نمی‌داند شرم نکند ۵- و بر شما باد به شکیبایی، که شکیبایی، ایمان را چون سر است بر بدن و ایمان بدون شکیبایی چونان بدن بی‌سر ارزش ندارد.(۱)

۱- نهج‌البلاغه، حکمت ۸۲

پرسش و پاسخ

تفاوت سیره عملی معصومین(ع) چالش یا فرصت(۱)

پرسش:

آیا چهارده سیره عملی معصومین(ع) که قول و فعل و تقریر آنان برای ما حجت است،و با یکدیگر متفاوت و بعضاً متضاد می‌باشد، برای پیروان آن بزرگواران، سبک زندگی متشتت و آشفته‌ای را رقم خواهد زد یا اینکه فرصتی است برای برون‌رفت از چالش‌ها و مقتضیات متفاوت زمانه که سبک زندگی و نظام اسلامی را هیچ‌گاه با بن‌بست و انسداد مواجه نخواهد کرد؟

پاسخ:

مقایسه کلیشه‌ای چالش سیره معصومین(ع)

در بررسی سیره معصومین(ع) و تفاوت‌ها و تضادهای آن، برخی سیره امام حسین(ع) را به جهت ویژگیها و برجستگی‌های خاص آن حضرت از ولادت تا شهادت و حادثه کربلا، الگو و مبنای رفتاری خود قرار داده و سایر ائمه اطهار(ع) را با سیره سیدالشهدا(ع) مقایسه می‌کنند. در نظر بسیاری از مردم این طور است که روش امام حسین(ع) با سایر ائمه اطهار(ع) مثل روش امام حسن(ع) و امام سجاد(ع) و امام باقر(ع) و امام صادق(ع) و سایر ائمه(ع) و حتی روش و سیره امام علی(ع) متفاوت و مختلف است و مثل این است که مکتب امام حسین(ع) مخصوص به خود او است، و هیچ یک از ائمه دیگر تابع این مکتب و این سیره امام حسین(ع) نبوده‌اند،و از سیره و مکتب دیگری پیروی می‌نموده‌اند، و این به طور طبیعی شبهه و سؤال ایجاد می‌کند که ما باید تابع کدام سیره باشیم؟

طرح شبهه تقیه شیعیان

روشی که شیعه با آن روش شناخته شده و ائمه دین آن را مشخص کرده‌اند و از علامات و مختصات شیعه شناخته شده موضوع تقیه است. به طوری که کلمه «شیعه» و «تقیه» مثل «حاتم» و «وجود» لازم و ملزوم یکدیگر شناخته شده‌اند. براین اساس همه ائمه دین(ع) تقیه می‌کردند، حال چطور شد که امام حسین(ع) در این میان تقیه نکرد و قیام نمود؟ اگر تقیه حق است، چرا امام حسین(ع) تقیه نکرد،و حال آنکه موجبات تقیه برای امام حسین(ع) کاملاً فراهم بود، و اگر تقیه حق نیست، پس چرا سایر ائمه اطهار(ع) تقیه می کرده‌اند، و به تقیه دستور می‌داده‌اند؟ به هر تقدیر در بعضی امور دیگر هم در ابتدا بین سیرت و طریقه ائمه اطهار(ع) با یکدیگر تعارض و تناقض دیده می‌شود. ممکن است پیامبر اکرم(ص) یک طور عمل کرده باشد و امام علی(ع) طور دیگر،و یا اینکه هر دو بزرگوار طوری عمل کرده باشند و امام باقر(ع) و امام صادق(ع) نیز طوری دیگر! این تعارض‌ها و تناقض‌های ظاهری زیاد دیده می‌شود!

جامعیت تشیع در مقایسه با اهل سنت

پیامبر اکرم(ص) مردمان را براساس حدیث ثقلین به امامت و مرجعیت اهل بیت(ع) ارجاع داده است. بنابراین اهل تشیع به لحاظ آثار و الگوهای رفتار دینی از اهل سنت غنی‌تر هستند. بیش از آنها حدیث و خبر دارند. و بیش از آنها حکمت‌های اخلاقی و اجتماعی و دعا دارند. لذا شیعه هیچ وقت خود را محتاج به قیاس و استحسان ندیده است.

نقطه چالش‌برانگیز و تهدید

البته همین نقطه قوت شیعه ممکن است به یک ضعف و چالش تبدیل شود، به این معنا که گفته شود شیعه چون یک معصوم و یک پیشوا ندارد و چهارده پیشوا دارد و هر کدام از آنها هم سیره‌های مختلف و متضادی دارند در نتیجه شیعیان همیشه در سبک زندگی خود، دچار یک نوع حیرت و ضلالت و آشفتگی و تشتت می‌شوند و در واقع یک نوع هرج و مرج برای سیره عملی شیعیان به وجود می‌آید؟! آن وقت این تشتت یک وسیله خوبی برای مردمی که دین را وسیله مقاصد دنیاپرستانه خودشان قرار می‌دهند و فساد را با نیروی مقدسی می‌خواهند مجهز نمایند می‌شود. هر کسی هر طور دلش می‌خواهد عمل می‌کند و از یکی از ائمه(ع) برای رفتارش شاهد مثال می‌آورد. در نتیجه یک نوع هرج و مرج و آشفتگی در سبک زندگی پیروان معصومین(ع) به وجود می‌آید؟!

نمونه رفتارهای متفاوت معصومین(ع)

ما از یک طرف وقتی به سیره پیامبر اکرم(ص) مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که زندگی فقیرانه‌ای داشته‌اند. نان جو می‌خوردند و لباس وصله‌دار می‌پوشیدند. امام علی(ع) هم همین طور بودند. قرآن کریم هم پیامبر(ص) را اسوه حسنه برای همه مؤمنین نام می‌برد (احزاب- ۲۱) پس همه موظفند از روش و سیره پیامبر(ص) پیروی کنند، فقیرانه زندگی کنند، نان جو بخورند، لباس وصله‌دار بپوشند و... ولی وقتی زندگانی امام حسن(ع) و امام صادق(ع) و امام رضا(ع) را می‌بینیم، تفاوت روش و سیره آن بزرگواران را به وضوح مشاهده می‌کنیم. آنان فقیرانه زندگی نمی‌کردند، غذای خوب می‌خوردند و جامه خوب می‌پوشیدند و مرکب خوب سوار می‌شدند. از طیبات دنیا استفاده می‌کردند. امام صادق(ع) با صراحت به شخص متمکنی که خانه‌ای کوچک داشت می‌فرماید: چرا خانه وسیع‌تری برای خود تهیه نمی‌کنی؟ آن فرد می‌گوید: این خانه پدری من است. پدرم در اینجا زندگی می‌کرده است. حضرت می‌فرماید: شاید پدرت شعور نداشته، آیا تو هم باید مثل او شعور نداشته باشی؟! تو می‌خواهی یک عمر تاوان بی‌شعوری پدرت را بدهی؟!

(ادامه دارد)

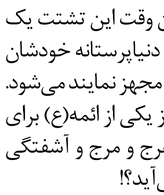

سلوک عارفانه

انسان کامل از نگاه مکتب عقل

فلاسفه می‌گویند دو حکمت وجود دارد: ۱- حکمت نظری: یعنی شناخت عالم هستی (با استدلال و برهان) ۲- حکمت عملی: یعنی تسلط کامل عقل انسان بر همه غرائز و همه قوا و نیروهای وجود خود. آن وقت می‌گویند: اگر شما در حکمت نظری، عالم را با فکر و استدلال درک کنید و در حکمت عملی، عقل خودتان را بر نفس‌تان مسلط کنید به طوری که نفس و قوای نفسانی تابع عقل باشند، شما یک انسان کامل هستید. این مکتب، مکتب عقل و مکتب حکمت است.(۱)

۱- کمال انسان و انسان کامل، شهید مرتضی مطهری، بینش مطهر(ره)، ج۳۰، ص۱۸